

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Political-Historical

ادبی - سیاسی - تاریخی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله بیست و سوم)

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۳۰ نومبر ۲۰۰۷

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست

"عقاب بلند پرواز" اتازونی در چنگال "کوتاهنگری ها"

دوستی عزیز چند هفته پیش ضمن صحبت تلفونی همان قطعۀ مشهور ناصر خسرو بلخی را خواند و وضع امریکا را با آن عقاب بلند پرواز مغرور، ولی "کوتاهین"، مقایسه کرد. گفتم: "چه تشبیه زیبایی کرده اید که می سزد، عنوان مقالته جالب قرار گیرد و چه بهتر که چنین مضمونی بنویسید." وعده داد و من منتظر که مقاله موعودش را هر آن در پورتال "افغان جرمن آنلاین" مطالعه کنم. صبر کردم و صبر کردم و بسیار صبر کردم، ولی از مقاله آن دوست خبر و اثری دیده نشد. طاقتم طاق گشت و دست و انگشت به کمپیوتر بردم، تا "آیدیا" و مفکوره آن ارجمند را در قالب این نوشته بگنجانم. البته این نوشته مانع آن نمیگردد که آن عزیز هم درین موضوع قلم رنجه فرموده و مقاله ای تقدیم خوانندگان ارجمند نماید. پیش از رفتن به اصل مسأله، لازم می افتد که آن قطعۀ زیبا را که بحال و احوال جهانبان یکه تاز، اتازونی، سخت می چسپد، به تمام و کمال نقل کنم:

بهر طلب طعمه پر و بال بیاراست
امروز همه روی زمین زیر پر ماست
می بینم اگر ذره ای اندر تک دریاست
جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بنگر که ازین چرخ جفایه چه برخاست
تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست
وز ابر مر او را بسوی خاک فروکاست
وانگه نظر خویش فگند از چپ و از راست
این تیزی و تندوی و پریدن ز کجا خاست
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

روز ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت
گر اوج بگیرم بپریم از نظر شید
گر بر سر خاشاک یکی پشه بچند
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمائی
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز
بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی
سختش عجب آمد که ز چوبی و ز آهن
زی تیر نظر کرد و پر خویش دران دید

(صفحه ۴۹۹ دیوان ناصر خسرو، به اهتمام مجتبی مینوی، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۲) (۱)

بعد از نقل مکمل این قطعه جالب ، میروم که سطری چند در این ارتباط تقدیم خواننده ارجمند نمایم.

از ارمغان های جنگ عمومی دوم ، یکی هم پایان یافتن سیطره اروپا بر جهان و در صدر قرار گرفتن امریکا به جای اروپاست. با ترقیات و پیشرفت های فوق العاده ای که در ساحات جدید تکنالوجی در آستانه جنگ دوم و خصوصاً در دوران جنگ دوم نصیب اتازونی گردید و با پرتاب دو بمب ذروی بر جاپان به اوجش رسید، قدرت اتازونی دیگر حد و مرز نمی شناخت.

امریکا در جنگ شرکت کرد، اما هرگز بمانند ممالک اروپائی صدمه ندید. نه شهرهایش ویران گردیدند و نه فابریکه ها و صنایعش تخریب. جنگ بدرجه اول در اروپا و بعد در آسیا و افریقا پیش برده میشد و امریکا نسبت بحد مسافت از دسترس تعرض قوای محور مصون مانده بود و به غیر از "پرل هاربر Pearl Harbor" (ساحل مروارید) در بحر پاسفیک، دیگر هیچ نقطه ای از قلمرو امریکا آسیب ندیده بود. پیش از وارد شدن رسمی امریکا به جنگ، این کشور در واقع عملاً درگیر جنگ بود و به قوای "متحدین" کمک های تسلیحاتی ، پولی ، مالی و حتی ارتزاقی میرساند ، خاصتاً به روسیه شوروی و انگلستان که در برابر قوای دول محور و خصوصاً قوای فوق العاده مجهز و متحرک هیتلری مقاومت میکردند. فرانسه تسلیم گردیده بود و قبل از آن پولند بعد از شش هفته نبرد مردانه و مقاومت سرسختانه و جانبازانانه و پس از تحمل تلفات سخت سنگین انسانی که تا سرحد شش میلیون نفر میرسید - البته به شمول میلیونها یهودی که از دم تیغ تیز جلادان نازی گذشتند - مسخر شده بود. ممالک خرد و ریزه اروپائی همه در تصرف قوای محور درآمده و به استثنای درآویزی های خرد و پراکنده پارتیزانی، دیگر اثری از مقاومت در آنها دیده نمیشد. اضلاع متحده در واقع در آوان جنگ سیطره خود را بر اروپا پهن کرد و بعد از استعمال دو بم ذروی بر هیروشیما و ناگاساکی (۲) جاپان، در صدر ممالک فاتح قرار گرفت.

زمانی که در سالهای دهه شست قرن گذشته در زادگاه ارجمند ، حضرت کابل، بودم، به مطالعه کتب جنگ عمومی دوم زیاد اشتیاق میورزیدم. کتابهایی از قبیل "جنگ دوم" اثر فرانکو باندینی Franco Bandini، نویسنده ایتالیائی را، در دو جلد قطور و کتاب "ظهور و سقوط رایش سوم" The Rise and Fall of the Third Reich اثر ویلیام شایرر William L. Shirer امریکائی را که نیز کتابی بس ضخیم بود ، میخواندم و هنوز که هنوز است، بسا مطالب آن کتاب ها در حافظه ام زنده است. موضوعاتی را که در ارتباط جنگ عمومی دوم می نویسم، عموماً از همین دو کتاب حجیم منشأ میگیرند و چون این دو کتاب اکنون در دسترس قرار ندارند ، به مدد حافظه نکاتی از آنها را در نوشته هایم میگنجانم و امیدوارم که حافظه مطالب نادقیق را بر زبان قلمم جاری نسازد.

امریکا بعد از این که بحیث "فاتح فاتحان" جنگ عمومی دوم قد بفرراشت، از دو مزیت فوق العاده برخوردار بود. اول انکشاف سریع و محیرالعقول در ساحة فزیک هسته ای - که انکشاف بمب های اتمی را بدنبال داشت - و رشد صنعت راکت سازی که عمدتاً بحیث محصول کار دانشمندان به یغما برده المان نازی در دسترس این کشور قرار گرفته بود. و دیگر انکشاف سریع و آسیب ندیده اقتصادی و تکنالوژیک.

در کتاب "ظهور و سقوط رایش سوم" مذکور است، که المان نازی تنها در آزمایشگاههای زیرزمینی "پینه میونده" Peenemünde (۳) با ده هزار دانشمند - که کمترین ایشان درجه "دوکتورا" و "انجنیری" داشتند - مصروف انکشاف دادن اسلحه جدید بود و خصوصاً در رشته فزیک اتمی و تکنالوژی راکت به پیشرفت های بزرگی نایل گردیده بود و اگر این آزمایشگاههای تحت الارضی با حمله گسترده هوائی متحدین مواجه نمیگردیدند، المان نازی به زودی زود و به مراتب پیشتر از امریکا ، به اسلحه ذروی دست می یافت و احتمالاً می توانست خواسته های خود را بر جهان بقبولاند و به اصطلاح دیکته کند. این حملات هوائی گسترده بر "پینه میونده" بعد از آن رخ داد، که دانشمندان فزیک اتمی المان که در هجرت امریکا بسر میبردند، به حکومت امریکا هشدار داده بودند، که اگر متحدین زود نجنبند، المان نازی موفق به ساختن اسلحه اتمی گردیده و کار جنگ را یکطرفه خواهد ساخت.

وزیر تبلیغات المان نازی "یوزف گیوبلز" Josef Goebels - همان فتنه گر کوتاه قد - "یک و نیم لنگ" ، که چرچل او را خطرناکتر از هر نوع سلاح المانی مینامید - بار بار جهان و خصوصاً متحدین را از "اسلحه معجزه آسا" Wunderwaffen میترسانید و هدفش بدون شک دست آوردهای "های تک" همین آزمایشگاهها و بالاخص بمب های ذروی و راکت های دور پرواز بوده است.

باید تذکر داده شود، که در اثنای جنگ عمومی دوم و اندکی پیش و پس از آن، سیل دانشمندان نامدار اروپا و بدرجه اول المان هیتلری به اتازوی سرازیر گردیدند و یا که بدانجا برده شدند. از قبیل پروفیسر "البرت این شتین" Prof. Albert Einstein ، پروفیسر "ورنر هایزنبرگ" Prof. Werner Heisenberg و ... در رشته فزیک ذروی، داکتر "ورنر فن براون" Dr. Wernher von Braun ، پروفیسر فن شوارتس Prof. von Schwartz - که هنوز هم زنده است - و دیگران ، در رشته صنعت راکت سازی و غیره.

این هم باید بصراحت گفته شود، که شوروی های ستالینی نیز بسا دانشمندان فزیک و تکنالوژی ذروی و صنعت راکت سازی و دگر رشته های پیشرفته تکنالوژی را بحیث غنیمت جنگ با خود به روسیه بردند و از ایشان در این رشته های "های تک" استفاده های سرشار کردند. فرق تنها در این است که امریکا شهرت این دانشمندان دست اول به یغما برده را فاش ساخت ، و این دانشمندان در کمال عزت و آبرو زیستند ، شهره آفاق گردیدند و در کمال احترام چشم از دنیا پوشیدند. ولی روسیه شوروی نه تنها هویت دانشمندان ربوده شده المانی را فاش نساخت، بلکه شیره

مغز و اندیشه ایشان را مکید و جهان ندانست که این دانشمندان اندیشه مند، در کجا و در چه شرایطی زیستند و در چه شرایط چشم از جهان فروبستند. شوری ها بسا فابریکه های المان مغلوب و مسخر را نیز از بیخ کنده و در قلمرو خود نصب کردند و شاید از بعضی از آنها تا به امروز هم استفاده میکنند. البته فاتحان هرچه از دستشان پوره باشد، در حق ممالک مفتوحه روا میدارند، و تا جهان بوده چنین بوده.

گریز از اصل مطلب بخاطر این بود، تا دانسته شود که در عقبگاه و در پشت پرده، چها گذشت تا امریکا و روسیه شوری اولین قدرتهای اتومی جهان گردند. امریکا بحیث فاتحی که هم فتح درخشان در جنگ نصیبش گردیده و سرزمینش آسیب ندید و نیز اقتصاد و صنایعش جهش آسا پیش رفته بودند، چه کرد و چه میکند؟؟؟ این "غول میدان" - و به فرموده دلگی مشر قسیم خان فهیم "سرخیل میدان" - نو خاسته در سیاست و اقتصاد و صنایع و خصوصاً صنایع حربی، بعد از جنگ عمومی دوم سمت آقائی بر جهان را کسب کرده و خواسته های خود را بر جهان دیکته میکرد و این دکتاتوری تا به امروز که امروز است، نه تنها خیره نگشته بلکه جلی تر و جری تر نیز گردیده است. اتازونی که اکنون به ذروه قدرت خود رسیده و شاخ کبرش آسمان هفتم و کلاهگوشه ماه و خورشید را میخراشد، در فکر جهانیابی بلامنازه افتاده و هی میکوشد، با ذرایع و از طرق مختلف سیادت خود را بر جهان پهن گرداند.

خوشبختانه و از طالع خوش جهان که اتازونی به همان عقاب بلند پرواز حکیم ناصر خسرو بلخی شباهت پیدا کرده که جهان را زیر پر خویش می بیند و غافل است از اینکه، "کوه هر قدر بلند باشد، آخر سر خود راه دارد" و "دویدن ها" "افتادن ها" هم دارند. ببینیم که اتازونی با وجود دور اندیشی ها و با وجود طرح پلانهای ستراتژیک و دیررس برای کسب سیطره بر کره زمین و با آنکه با دستگاههای استخبارات و اکتشافات الکترونیک بیحد پیشرفته خود حتی "نر و ماده" پشه را در هوا هم میخواند و با وجود همه "دوربینها" در چه مخصصه های "کوتهنظرانه" گیر آمده و گیر آمده میروند.

درگیریهای عمده و مستقیم و غیر مستقیم اتازونی بعد از جنگ عمومی دوم تا به امروز ازین قرارند :

- درگیری کوریا
- جنگ ویتنام
- جهاد و جنگ آزادی بخش ملی افغانستان
- جنگ اول عراق (جنگ جارج بوش کلان)
- اشغال افغانستان (جنگ اول جارج بوش چوپه) (۴)
- اشغال عراق (جنگ دوم جارج بوش چوپه)
- تدارک حمله بر ایران (جنگ سوم جارج بوش چوپه)

ازین جمله فعلاً بر دو مورد تبصره میکنم، و به موارد دیگر به اغتنام فرصت در آینده خواهیم پرداخت.

حمله بر افغانستان - جنگ اول جارج بوش چوپه :

جهانیان آگاه خوب میدانند، که امریکا ابرقدرتی بهانه جو و بهانه گیر است و کابلیان ارجمند از قدیم و ندیم گفته اند که « بهانه گیر را بهانه بسیار است ». یعنی اگر کسی بخواهد بهانه ای بیابد، حتماً آنرا خواهد یافت. "بهانه جوئی" هم نقشی دیگر ندارد، غیر از فریب دادن و غولاندن (۵) جهانیان و توجیه عملیات و فعالیتها غیر مشروعی که قرار است سر دست گرفته شوند. البته اضلاع متحده امریکا و هر جهان خوار دیگر، بدون بهانه هم میتوانند به اهداف آزمندانده خود دست برندند.

"نابین الون" رخ داد و یا که به صحنه درآورده شد، تا دلیلی برای حمله بر افغانستان و اشغال "قلب تپان آسیا" پیدا گردد. گفتند که حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ - حادثه رموزی که کس دنبال کشف حقایقش نمیگردد و شاید تا اتازونی ابرقدرت ترکتاز و یکه تاز جهان بماند، مکتوم بماند - بدست سازمان "القاعده" سر و سامان داده شده و چون رژیم طالبان میزبان "القاعده" است، باید رهبرش "اسامه بن لادن" را به اتازونی تحویل بدهند، در غیر آن رژیم طالبی نابود خواهد گردید. چون طالبان به اصطلاح کابلی در "ننگ لنگوته" (۶) و "غیرت افغانی" گیر مانده بودند و این دو فقره به ایشان تحویل دادن "مهمان" را به دشمنش اجازت نمیدهد - و این نکته را اتازونی دقیقاً درک کرده بود - بهانه اتازونی تیار گردید و به تاریخ هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ تهاجم هوایی خود را بر افغانستان شروع کرد. هدف ظاهری البته قلع و قمع کردن رژیم طالبی بود، اما هدف و منظور اصلی تسلط بر کشور ما بوده که گر هگاه نقاط فوق العاده مهم و ستراتژیک منافع غرب است.

به هر صورت بهانه درست آمد و امریکای جهانکشا و جهانگیر، بر گوشه مهمی از جهان کهن تسلط پیدا کرد، آن هم بدون اینکه خون یک عسکر و سربازش درین تهاجم ریخته باشد. امریکا به عوض بکار انداختن قوای پیاده خود، قوای متواری و از هم پاشیده "ائتلاف شمال" و در رأس همه "شورای نظار" را استخدام کرده و بعد از سر و سامان دادن و تسلیح مجدد، ایشان را عملاً در خدمت خویش درآورد. البته امرکا دقیقاً میدانست که "کته سران" و

"سرخیل های میدان" شورای نظار قابل خرید و فروش اند و در بدل چند "برگ سبز" (۷) همه چیز خود را میفروشند. همان بود که ضمن تعاملات ظاهر آ سری - به تأکید میگویم "ظاهر آ سری" - ، با تحویلدهی بوجی های دالر همه سرخیلان شورای نظار و ائتلاف شمال را خریدند و در خدمت خویش درآوردند. و چرا امریکا جانی که با صرف پول از تلفات عساکر خود جلوگیری کرده بتواند، پول مصرف نکند؟؟؟ چرا در عوض به خطر انداختن جان سربازان و سپاهیان خود، از صرف پول کار نگیرد؟؟؟ امریکا دقیقاً همین کار را کرد و دیدیم که ملیشه های وحشی ائتلاف شمال - و خصوصاً ملیشه های بی بند و بار و چشم گشسته (چشم گرسنه) شورای نظار - در قدوم بادار جدید دوان دوان و پایبوسان، به تعقیب و کشتار طالبان کوفته شده و جان برلب، پرداخته و "رزم آوران خدا" را به جنوب گریختاندند. زمینه برای آوردن "دیموکراسی فرمایشی" و "وارداتی" - و نظیر طعمی که آشپزی ناقابل از روی "نسخه آشپزی" بپزد - فراهم ساخته شد. پروسه بن به راه انداخته شد و تصمیماتی گرفته شد و ظاهر آ دنیا گل و گلزار گشت.

این ظاهر امر بود و بدو کار، امریکا صرف نظر از اشغال یک مملکت مستقل که در ذات خود به هیچ قانونی - به استثنای قانون جنگل - جور نمی آید، مرتکب اشتباهی گردید که همه جهانگیران ارتکاب ورزیده بودند. **هیئات که امریکای مغرور دفتر عظیم تاریخ را ورق نزده بود، ورنه میدانست که کلاه و دستار بسا جهانکشایان تاریخ در این سرزمین، بر زمین خورده و این بار نیز تاریخ اشتباه نخواهد کرد.** از اشتباهات بزرگ ستراتیژیک که بکنزیم، اتازونی اشتباهات فراوان دیگری را نیز مرتکب گردید، که در اینجا بر یکی از آنها اشارت میگردد: بعد از "اشغال افغانستان" ، بزرگترین اشتباه امریکا، به اریکه قدرت نشانیدن جنایتکاران ائتلاف شمال و در رأس همه خائنان شورای نظار بود، و این اولین سنگ کج در دیوار نظام نوین افغانستان شمرده شد. مردم افغانستان میپرسند - و کاملاً بحق میپرسند - که اگر قرار بود جنایتکاران در رأس قدرت بمانند و یا که قرار داده شوند، چرا طالبان از قدرت کنار زده شدند؟؟؟ چون عمال بدعمل "ائتلاف شمال" و "شورای نظار" به تناسب طالبان جنایات به مراتب هولناکتری را مرتکب گردیده بودند. مردم ما دقیقاً میدانند که علت اصلی تولد و عروج طالبان، وجود و کارروائی های ضد انسانی همین گروههای تنظیمی رقیب بود، که روز روشن را بر خلق خدا شب تار ساخته بودند. رویدادها نشان دادند، که این شک و تردید مردم افغانستان کاملاً بجا بوده ، زیرا تکیه زدن جنایتکاران ائتلاف شمال و بالخاصه شورای نظار، زمینه بروز هزار و یک فساد و تباهی را فراهم گردانید. قسمی که صاحب نظران درک کرده اند، یکی از اهداف اولیه طالبان خلع دوباره عمال بدنام این ائتلاف و این شورای خاطی و فساد پیشه میباشد و تا این جنایتان و خائنان بر سر قدرت باشند، طالبان هرگز دست از فعالیت برنخواهند داشت. مکرراً میگویم، که هرآئینه و بدون شک عمده ترین دلیل و عامل عروج مجدد طالبان ، به قدرت رسیدن جنایتکاران ائتلاف شمال و علی الخصوص عمال "جنایت نشان" شورای نظار است. و این فاحش ترین خطبی است که امریکائیان اشغالگر، سهواً و یا عمداً مرتکب گردیده اند.

قابل تذکر است که منسوبان ائتلاف شمال در تجهیز دوباره طالبان هم رول بارز داشتند. ایشان خواستند با تقویه و تجهیز طالبان ، حکومت کرزی را زیر فشار بگیرند و نگذارند، که یک حکومت قوی مرکزی عرض اندام کند. منسوبان ائتلاف شمال گمان میبردند، که با ضعیف نگهداشتن حکومت حامد کرزی، زمینه "پخپل سری" های بدون چون و چرای ایشان کماکان برقرار خواهد ماند. این اما ظاهر کار بود و این جنایتکاران "نزدیک بین" هرگز حساب این را نکرده بودند، که با تقویه طالبان در واقع تیشه به ریشه خویش میزنند. به فکر ایشان نرسیده بود، که عروج مجدد طالبان زمینه زوال خود ایشان را فراهم میگرداند. مغز کوچک ملخی و "جنایت اندیش" ایشان هرگز حدس زده نمیتوانست که طالبان به مجرد آمدن روی صحنه ، اول سر ایشان را زیر بالشان خواهند کرد. چنانکه در مقاله "ائتلاف شمال در سراشیب زوال" نوشتم، امریکا و ممالک هم پیمانانش در ناتو که امکان تقابل دوامدار را با طالبان در خود نمی بینند، بدین نتیجه رسیده اند که با طالبان باید کنار بیایند و ایشان را در دولت سهیم بسازند. البته طالبان هرگز در دولتی اشتراک نخواهند ورزید، که جنایتکاران ائتلاف شمال و خصوصاً جنایت گستران خباثت پیشه "شورای نظار" همه کاره آن باشند. بدون شک که اولین شرط طالبان برای اشتراک در قدرت دولتی، حذف و خلع این جنایتکاران مشهور ، از دولت خواهد بود. این هم مبرز و مبرهن است که وقتی اهداف امریکا ایجاب کند، از لنگ نوکران حلقه بگوش و خطاکار خود گرفته و همه را بیرون خواهد انداخت. **برای امریکا راه دیگر نمی ماند ، غیر از اینکه پیش از "گم کردن گور خود از افغانستان" ، اشتباه عمده خود را بعد از شش سال تأخیر بالاخره پس بگیرد و اجیران ائتلاف شمال و "شورای نظار" خود را به زیاله دان فراموشی و به "مستراح تاریخ" بسپارد.**

- تدارک حمله بر ایران - جنگ سوم جارج بوش چوپه :

در ملک ما ضرب المثلی ورد زبانهاست ، که "چیزی که دو شد ، سه هم میشه". این مثل قضاقلکی (۸) اعتبار خود را در عمل بسیار قائم ساخته و گمان نکند که این بار بی اعتبار گردد. مگر اگر از دانش عامیانه بکنزیم : بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که آیت الله خمینی را در رأس یک حکومت تنوکرات خشن و ردیکال در ایران نشانند، در جمهوری اسلامی بدو کار هائی صورت گرفت که میتوان آن را انتقام "سرشکستگی" دوامدار

ایران از امریکا نام نهاد. اوج این انتقام گروگانگیری ۵۲ دیپلمات امریکائی و نگهداشتن ۴۴۴ روزه ایشان در چنگ به اصطلاح خودشان "دانشجویان خط امام" بود، که جیروت امریکا را بر زمین زد. امریکا هم این واقعه را فراموش نکرد و در صدد انتقام و بلکه انتقامها بود. تحریک اتازونی صدام حسین را به تهاجم بر ایران، اولین ضربه ای بود که جمهوری اسلامی ایران متحمل گردید و بعد با نوشیدن "جام زهر" خمینی بصورت فضیحتباری خاتمه یافت. امریکا مگر هنوز انتقام اصلی را از رژیم ایران نگرفته و مترصد فرصت مناسب است. قصه انرژی ذروی ایران و غنی سازی یورانیم در آن سامان، بهانه خوبیست که رژیم "جمهوری اسلامی ایران" خود به دست امریکا داده است. علاوه بر آن رژیم آخوندهای ایران بهانه دیگر و دلپسند تری را نیز در دسترس امریکا گذاشته است، که با "نورچشم" و "دست راست" امریکا در منطقه - یعنی "اسرائیل جان" - ارتباط میگیرد. محمود احمدی نژاد بار بار از نابود کردن و امحای کامل کشور "اسرائیل" سخن گفته، و پیشبرد دیوانه وار پروژه اتمی ایران بر جنبه عملی اهداف پشت پرده ایران صحنه میگذارد. من در زمینه مقاله مستقلی زیر عنوان «ابر قدرت بهانه گیر و ساده لوحان بهانه ده - "بازان سیاست" و "سیاست بازان" ایران» بیرون داده و چیزهایی نوشته ام، که قسمتهائی از آنرا در اینجا نقل میکنم:

«... ایران بدین موارد بسنده نکرد، بلکه گامهای دیگری را نیز برداشت، که سرحد حوصله غرب را میخراشید و به اصطلاح کابلی "فتتکت می داد". ازین جمله است تولید راکت های "دور پرواز" شهاب چند و چند و چند که اسرائیل و ماورای آن کشور را تا آستانه های بر اعظم اروپا زیر شعاع خود گرفته میتوانند. ازین جمله است، پروژه ذروی ایران که بدون شک هدفی جز تولید اسلحه اتمی ندارد و پیشبرد جنون آسای آن؛ با وجود اعتراضات شدید بین المللی و تهدیدات "شورای امنیت" ملل متحد. (اینکه آیا یک کشور اسلامی اجازه تولید اسلحه ذروی را دارد یا ندارد، در حالی که کشور کوچک، زورگوی، غاصب و متجاوز اسرائیل بیش از دو صد و پنجاه عد بمب اتمی را در "آرسنال اتمی" خود نگهدارد، موضوع این بحث نیست). ازین جمله است تهدیدات صریح و بی پرده ایران مبنی بر نابود کردن اسرائیل. احمدی نژاد، رئیس جمهور شقی و زورگوی ایران، بار بار و در هر موقع اسرائیل را تهدید به مرگ کرده و گفته است که: باید اسرائیل از نقشه جهان برداشته و به اصطلاح مکتبیان ما "پنسل پاک" زده شود. باز گفته است که کشور اسرائیل باید ازین منطقه برکنده شده و مثلاً به المان و اتریش و یا شمال امریکا انتقال داده شود، تو گوئی انسان میتواند یک "کشور" و "مملکت" را برکنده و بجائی منتقل بسازد. احمدی نژاد بار بار "هالاکاست" را انکار کرده و بالوسيله هم یک واقعیت تاریخی را رد میکند و نیز رگ غیرت هزاران یهود منتفذ جهان را که در اقتصاد و سیاست جهان و خصوصاً در اقتصاد و سیاست خود "اتازونی" رول برجسته و انکار ناپذیر دارند، به شور می آورد.

جمهوری اسلامی ایران این کارها را پیوسته و همه روزه میکند و با وجودی که می بیند، که از طرف شرق و غرب و قسماً حتی جنوب و شمال در محاصره نظامی امریکا قرار دارد، از عاقبت کار خود نمی هراسد. ایران با وجودی که قوای امریکا و ناتو را در افغانستان و عراق و همچنان در همسایگی های بالا و پائین خود میبیند، "مشت" خود را با "درفش" امریکا و ناتو جنگ می اندازد و هی به کارهای تحریک آمیز خویش در افغانستان و عراق ادامه میدهد. از یکطرف به شورشیان طالبی کمک تسلیحاتی و پولی و غیره میکند و از طرف دیگر گروههای ترور عراق را عملاً با سلاح و مهمات و مواد انفلاقی و پول و حتی آموزش و تعلیم دهی دهشت، کمک میکند. شاید ایران فکر کرده که تا اوضاع در افغانستان و عراق نا آرام بماند، امریکا آهنگ ایران نخواهد کرد. این محاسبه ایران در ظاهر امر شاید درست باشد، اما امریکای مفتن که پشت ورق را میتواند بخواند، حتماً میداند که تا رژیم دژخیم جمهوری اسلامی در ایران برحال و بر همین منوال بماند، عراق و افغانستان روی صلح و آرامش را نخواهند دید. پس راه حل چه باید باشد؟؟؟

یقیناً امریکا تصمیم گرفته که این "دانه سرطانی" را از طریق "عملیات" بردارد. یقین است - و این را جهان خوب میداند - که امریکا پلانهای عملیات نظامی خود را تکمیل کرده و فقط منتظر فرصت مناسب است، تا با حملاتی که ایران قابلیت جلوگیری و تدافعی را ندارد، بیخ جمهوری اسلامی را برکند. شاید مثل قدیم کابلیان عزیز که "درد دندان، کندن است" درین زمینه هم صادق افتد.

زاممداران جمهوری اسلامی ایران به شهاب و مهاب و اردوی یک میلیون نفری خود غره نباشند، که جنگ امروزی "جنگ های تک" است. از طرفی امریکا گمان نکنم که فکر تهاجم بر ایران را داشته باشد. کافیسیت که طیارات بم انداز سنتل Stealt را که برای "رادار" نامرئی میباشند، بفرستد و در یک حمله گسترده و شبانه هوایی بیخ تمام پایگاههای راکتی روی زمینی و زیرزمینی ایران را از ریشه برکند.

ایران با وجود شهود خطر جدی از ناحیه امریکا که اینک از طرف حکومت "سرکوزی" در فرانسه جداً حمایت میگردد، به تحریکات خود ادامه میدهد. شاید فرموده عوام کابلی که "مورچه که مرگش میرسه، بال میکشه" درین مورد هم درست ثابت گشته و جهان شاهد مرگ رژیم "بال کشیده" جمهوری اسلامی ایران گردد. « همه قرائن حکایت از آن دارد، که امریکا فقط منتظر فرصت مناسب است، تا کار رژیم قرون وسطائی و سرکوبگر ایران را یکطرفه بسازد. حدس صاحب نظران بر اینست که از بین بردن رژیم ایران نه تنها ممالک منطقه

را از شر این رژیم زورگوی و مفتن نجات میدهد، بلکه بار سخت گرانی را از دوش ملت ستمدیده ایران نیز برخواهد داشت.

به حدس این مسکین، جارج بوش چوچه ارمان بدل خواهد ماند، اگر به تقاعد سوق داده شود و پیش از آن کار رژیم "آخوندی - کربلائی" ایران را یکسره نساخته باشد.

در این مسیر دو مقاله پر ارزش را قابل تذکر میدانم که هر دو در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردیده اند و من مطالعه هر دو را جداً سفارش میکنم. یکی مقاله جناب داکتر صاحب میر عبدالرحیم عزیز را که زیر عنوان "شکست دوکتورین جورج بوش" چندین هفته پیش نشر گردید. و دیگر مقاله همه جانبه و بسیار صائب جناب موسوی را که در همین روزها زیر عنوان "کنفرانس انابولیس - تلاش برای صلح و یا تدارک برای جنگ" در پورتال انتشار یافت. در حالی که خواننده ارجمند، مقاله نسبتاً مطول آقای موسوی را همین اکنون در صفحه تحلیلات پورتال مطالعه کرده میتواند، مقاله جناب داکتر رحیم عزیز را عیناً نقل کرده و حسن ختام این مقال میگردانم:

اکتوبر ۲۰۰۷

میر عبدالرحیم عزیز

شکست دوکتورین جورج بوش

دوکتورین جورج بوش به شکست غیر قابل جبران مواجه شده است. این ناکامی نه تنها متوجه اداره بوش است، بلکه در مجموع حیثیت جهانی امریکا را هم زیر سوال برده است. صاحب نظران عاقل امریکائی اظهار عقیده می کنند که امریکا تا ۵۰ سال دیگر قادر نخواهد بود که نتایج زیان آور دوکتورین بوش را جبره نماید و آبروی از دست رفته این کشور را باز ستاند. درجهان کنونی صرف قوت نظامی نمیتواند آمال و نیات یک کشور را بر دیگران تحمیل نماید. شکست افتضاح آمیز سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان و امریکا در ویتنام میتواند بارز ترین مثال در تاریخ معاصر جهان باشد. اراده ملی و مقاومت مردمی بزرگترین قدرت های جهانی را از پا آورده است. دوکتورین جورج بوش هم به همان سرنوشت مرگبار مواجه شده است.

اکثر صاحب نظران به این موافقت رسیده اند که دوکتورین پیش گیرانه و پیش دستانه جورج بوش غرض مبارزه با تروریسم، ممانعت از اشاعه اسلحه اتمی و دموکراتیک ساختن شرق میانه (طبق آرزوی امریکا) که با تجاوز بر افغانستان و عراق آغاز گردید، ورشکست شده است. مشکل دوکتورین بوش بیشتر در طرز عمل آن نهفته است تا در برداشت نظری آن: امریکا قدرت اول جهانی است که میتواند متحدین را ترغیب کند و دشمنان را وادار سازد که به خواست امریکا در ایجاد یک نظم نوین جهانی سر اطاعت بگذارند. خلق یک جنبه نظم نوین جهانی ماورای توانائی امریکا و یا کدام کشور دیگر است. جهان وابسته به یک دیگر و متشکل از قدرت های متنوع، موجودیت موسسات دولتی و غیر دولتی که نقش عمده در سطح دنیائی دارند، موفقیت دوکتورین بوش را در مرحله اول خنثی میسازد. بعد از اعلام دوکتورین بوش در سپتامبر سال ۲۰۰۲، مردم امریکا جهات فلسفی این دوکتورین را در راه پخش دموکراسی و ترویج آزادی "امریکائی" در سایر نقاط جهان در روزهای نخست پذیرفتند. اما حینیکه روحیه این دوکتورین مسخ شده شکل تجاوز و تحمیل نیات امریکا را بر سائر کشورها گرفت، مخالفت در داخل این کشور هم رو به تزاید گذاشت.

سیر در نقاط مختلف جهان که میتواند یک لابراتوار آزمایش دوکتورین بوش باشد، ادعای امریکا را در ابر قدرت بودن از ریشه باطل میسازد. تجاوز بر عراق و اشغال مصیبت بار آن کشور بیانگر ناتوانی سیاسی و اخلاقی امریکا بوده است. فهرست ناکامی های امریکا در منطقه رو به صعود است: تلفات در حال افزایش امریکا در عراق و شیوع جنگ داخلی و تعدد گروه های جهادی، مقاومت بی نظیر مردم عراق، عروج ایران منحصیث یک قدرت منطوقی و افزایش نفوذ غیر قابل انکار این کشور بر شیعیان عراق، کشمکش میان نیرو های سنی، شیعه و کرد ها، شکست اسرائیل توسط حزب الله لبنان در سال ۲۰۰۶، بی تفاوتی امریکا نسبت به بدبختی های مردم فلسطین، پالیسی تبعیضی امریکا به ارتباط اقوام مختلف در افغانستان و استخدام اجیران درین کشور و عروج دوباره طالبان در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان موقف بین المللی امریکا و ادعای این کشور را در یکه تاز بودن در سطح جهانی مورد سوال قرار داده است. بر علاوه، چور و چپاول عمدی موزیم های تاریخی عراق، ارتکاب اعمال ضد شرافت بشری توسط عساکر امریکائی در زندان ابوگریب به هدایت احتمالی رهبران سیاسی و نظامی این کشور، بی حرمتی قصدی به مقدسات دین اسلام و اعمال ضد کرامت بشری امریکا با زندانیان گواتاناما، زندانیان محابس قندهار و بگرام و سائر زندان های مخفی، حمایت بی شرمانه امریکا از قاتلان،

قاچاقبران و ویرانگران در افغانستان و بالاخره تجاوز عساکر امریکائی به ناموس مردم افغان حیثیت اخلاقی امریکا را به ارتباط رعایت حقوق بشر کلاً به زمین زده است.

نتایج انتخابات ماه نوامبر سال ۲۰۰۶، نفرت مردم امریکا را از عملکرد اداره بوش و تطبیق دوکتورین وی بخوبی ثابت ساخت. مرور دوکتورین جورج بوش برای مردم امریکا ثابت ساخت که حتی آرمان های "امریکائی" عدالت، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و همکاری های بین المللی بوسیله دوکتورین بوش کاملاً منهدم شده است. دوکتورین بوش آرزو های کسانی را که امید وار بودند جهان بسوی قانونیت رفته و اختلافات ذات البینی کشور ها طور صلح آمیز حل خواهد شد، به یاس مبدل ساخته است.

در اروپا، يك تعداد از کشور های این قاره به دوکتورین بوش روی خوش نشان نداده و يك تعداد کشور های دیگر هم قربانی همکاری با امریکا شده اند. فرانسه، روسیه و آلمان امریکا را در تجاوزش بر عراق همراهی نکردند. حمله تروریستی در مادرید پایتخت اسپانیه بتاريخ ۱۱ مارچ ۲۰۰۴، این کشور را در يك تگنای سیاسی قرار داد. همچنان حمله تروریستی هفت جولای ۲۰۰۵ در لندن، نتیجه همکاری انگلستان با امریکا در شرق میانه و تأیید دوکتورین جورج بوش بود.

در جنوب و جنوب غرب آسیا، امریکا بر پاکستانی که دچار فساد و خانه جنگی است، اعتماد کرده تا امریکا را در جنگ علیه ترور در آن گوشه دنیا کمک نماید. نظام فعلی پاکستان خود در همکاری با سازمان های تروریستی متهم است و خاک پاکستان هم محل اختفای مخالفین نظام دست نشانده فعلی کابل است. واشنگتن از ترس هند را رشوه میدهد تا بتواند این کشور را در رویارویی علیه چین استعمال نماید. سعی اینکه بتواند يك ائتلاف جاپان، اندونیزیا و هند را علیه چین خلق نمود، تا حال هیچ گونه نتیجه دلخواه برای امریکا نداشته است. نشنلیزم رو به صعود جاپان، کشور های این منطقه را که هنوز خاطرات تلخ جنگ جهانی دوم از تجاوز جاپان را در ذهن دارند، به هراس انداخته و آنها را بیشتر بسوی چین متمایل ساخته است. هند هم به تعیین نقش این کشور از جانب امریکا تا چین را به مبارزه بطلبد، جواب رد داده و حتی همکاری نزدیک سیاسی و اقتصادی را با چین آغاز کرده است. تفاهم میان کشور های این منطقه، نفوذ نظامی، سیاسی و اخلاقی امریکا را متزلزل خواهد ساخت.

در آسیای مرکزی نفوذ امریکا رو به زوال است. مداخلات بی لزوم امریکا در کشور های نیمه مستقل آسیای مرکزی، این منطقه را دوباره در زیر سیطره امپریالیزم روس قرار داد. مسکو قادر شده است که بار دیگر نفوذ خود را بر مستعمرات سابق خویش پهن نماید و انحصار تیل و گاز ترکمنستان را که امریکا در صدد بدست آوردن آن بود، حاصل کند. بعد از سرشکستگی های پی پی در پی سیاسی، نظامی و اقتصادی در سالیان اخیر، قاپیدن آسیای مرکزی از چنگال امریکا يك پیروزی بزرگ ستراتژیک برای مسکو در سطح جهانی و منطوقی بشمار میرود.

مقاومت در امریکای لاتین علیه نفوذ و مداخلات بی لزوم امریکا رو به تزاید است. جنبش های چپ دوباره در امریکای لاتین جان گرفته و رهبری يك قسمت آن بدست هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئولا و لویز انسویو رئیس جمهور برازیل افتاده است. امریکای جنوبی همچنان در صدد است که آهسته آهسته خود را از زیر یوغ امریکا برهاند. نزدیکی اجباری جناح چپ این گوشه ای از جهان با ارتجاع ولایت فقیه ایران خود نماینگر انزجار عمیق مردمان کشور های امریکای لاتین و امریکای جنوبی نسبت به روش امپریالیستی امریکاست.

در قاره آفریقا، امریکا جای پائی برای خود نیافته است. امریکا هیچ نوع موثریت اخلاقی در مجادله علیه کشتار دسته جمعی در راواندا در سال ۱۹۹۴ و سودان در حال کنونی نداشته است. میلیون ها تن حیات خود را درین قاره نسبت خانه جنگی ها و جنگ های بین کشوری از دست داده اند. امریکا یا قادر نبود و یا نخواست که در جلوگیری ازین انسان کشی نقشی بازی کند زیرا مفاد مادی از آن برای امریکا متصور نبود. به ارتباط کشور های کمک دهنده به آفریقا، امریکا در آخر لست قرار دارد. پس کشوری که به اعطای کمک های انسانی علاقه مند نیست، نه میتواند مبلغ ارزش های انسانی باشد و نه کسی هم به گفتار میان خالی رهبران آن گوش میدهد.

مقاومت ملی و مردمی علیه هر گونه تجاوز باعث میگردد که عالیترین دوکتورین يك رهبر اجنبی مجال توفیق نیابد. با تجاوز بر افغانستان و عراق و اعمال روش نادرست درین کشور ها، امریکا زمینه ناکامی دوکتورین بوش را فراهم ساخته است. این يك درس آموزنده دیگری برای رهبران امریکا و رهبران سائر کشور ها است که باید از هر نوع تجاوز و اشغالگری پرهیزند و حاکمیت و فرهنگ دیگر ملل را احترام نمایند. يك رهبری که خود ناقض حقوق بشر باشد، نمیتواند حامی حقوق دیگران گردد. يك رهبر قوی و متکی به نفس هیچگاه خودخواه و مغرور نمیشود. بوش برعکس آن را ثابت ساخت. با تجاوز به عراق به بهانه موجودیت اسلحه کیمیاوی، بوش و امریکا به پائین ترین سطح نزول کردند. دلایل اداره بوش دال بر موجودیت اسلحه کیمیاوی در عراق صدام حسین نادرست ثابت شد. این ادعا از اول تا آخر بر مبنای دروغ و توطئه استوار بود تا امریکا بیک نحوی بتواند به چشمه های تیل عراق دست یابد، غرور از دست رفته امریکا را باز گرداند و جبران شکست این کشور را در ویبتام بنماید. لکن مقاومت محیرالعقول مردم عراق دوکتورین بوش را در آغاز محکوم به شکست ساخت. نیات اصلی دوکتورین بوش تعمیم دموکراسی و حمایت از حقوق بشر در شرق میانه نیست، بلکه دسترسی

به ذخایر تیل يك کشور اشغال شده مانند عراق است. الن گرسپین رئیس سابق ادراه ذخایر فدرال اعلام کرد که "امریکا بخاطر تیل به عراق تجاوز کرده است."

عروج اسلام سیاسی یکی دیگر از نتایج جانبی دوکتورین رو به زوال بوش است. بر طبق طرح اداره بوش، با تشویق و تعمیم دموکراسی در شرق میانه و سائر کشور های اسلامی، میتوان يك حصار مستحکمی را بدور تروریزم اسلامی اعمار نمود. اما نتایج چنین يك طرح در عمل برای واشنگتن به هیچوجه خوش آیند نبوده است زیرا عملکرد و روش امپریالیستی و حاکمانه امریکا در صحنه سیاست جهانی مغایر نظرات و دوکتورین بشر خواهانه ای است که این کشور در ظاهر مبلغ آن میباشد. همین کشور بود که تا چندی قبل برای حفظ منافع خود از تندروان مذهبی مورد حمایت امریکا استفاده میکرد و حتی آنها را در غضب قدرت سیاسی کمک مینمود. افغانستان میتواند يك مثال برجسته از عملکرد ضد کردار بشری امریکا باشد. انتخابات مورد حمایت امریکا در فلسطین، حماس را که از نگاه واشنگتن يك سازمان تروریستی است اما تابع اوامر امریکا نیست، در راس هرم سیاسی قرار داد. از مصر تا پاکستان، تطبیق تیوری تشویق و تعمیم دموکراسی، گروههای تندرو اسلامی مخالف امریکا را در موقف بهتر سیاسی گذاشته است که برای امریکا قابل قبول نیست. امریکا در همان دامی افتاده که خود برای دیگران گذاشته است. امریکا آرزو دارد که نتایج انتخابات آزاد طبق دلخواه امریکا باشد، یعنی هم مردم به پای صندوق های رای بروند و هم به نفع کاندید های مورد نظر امریکا حتی اگر تندروان مذهبی هم باشند، رای دهند. انتخاب سیاف و حامیان وی در ولسی جرگه میتواند بهترین مثال باشد. اگر همان انتخابات آزاد يك گروه ضد امریکائی را ولو که مذهبی هم نباشد، روی صحنه سیاسی آورد، واشنگتن به نتایج همان انتخابات آزاد روی خوش نشان نمیدهد. پس معلوم میشود که دوکتورین بوش بر مبنای تزویر، استعمار و تسلط امریکا بر سائر کشور ها استوار است. حفظ منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی امریکا در قدم اول برای طبقه حاکم امریکا ارزش دارد، نه دموکراسی، حقوق بشر و انتخابات ظاهرآ آزاد. بدنامی امریکا در جهان اسلام و روش ضد اخلاق بشری قوای امریکا در افغانستان و عراق، موفقیت گروه های تندرو اسلامی را در يك انتخابات آزاد تثبیت میکند و مشروعیت میدهد.

بعد از شش سال تجاوز و کشتار در افغانستان ، امریکا تن به مذاکره با طالبان داده است. تا اکنون پالیسی امریکا بر این اساس استوار بوده است که این کشور با هیچ يك از سازمان های تروریستی مذاکره ننموده و کنار نخواهد آمد. ترك این پالیسی شکست بدون تردید دوکتورین بوش را تسجیل نموده است. حمله تروریستی ۲۹ سپتامبر در کابل که منتج به تلفات صد ها تن گردید، حامد کرزی فرد دست نشانده امریکا را در کابل وادار ساخت که اعلام نماید "او حاضر است با ملا عمر رهبر طالبان و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی دیدار نماید." این گفتار کرزی نیست، بلکه هدایت جورج بوش به وی است که باید آنرا در عمل پیاده نماید. کرزی در خلال شش سال همیشه میگفت که به هیچ وجه حاضر نیست با ملا عمر و حکمتیار مذاکره کند. در آن زمان پالیسی امریکا چنین حکم میکرد. صرف نظر از جواب رد و یا مثبت طالبان به تقاضای کرزی و یا غیر مستقیم به تقاضای امریکا، تغییر یکبارگی موقف امریکا در قبال طالبان، ورشکستگی سیاسی و شکست نظامی امریکا را در افغانستان ثابت میسازد.

تنها تجاوز و ارسال قوا به يك کشور کافی نیست که بتواند دوکتورین بی مفهوم رهبر يك کشور را بزور بم و تانک و استخدام اجبران بی وجدان و یا استعمال يك قوم علیه قوم دیگر بر يك ملت مظلوم تحمیل نماید. امریکا چنین روش را بارها تجربه کرده و بارها شکست خورده و نتایج زیانبخش آنرا هم لمس کرده است. طبق شهادت تاریخ، مبارزات ضد استعماری نیرو های ملی و مردمی در کشور های اشغالی، قوای استعماری را بالاخره منهدم خواهد کرد و همان کشور را از سیطره اجانب نجات خواهد داد. از هموطنان تمنا میکنم که فیلم ویدیویی "کاروان مرگ" را مشاهده فرمایند تا به معنی واقعی دوکتورین ناکام جورج بوش پی ببرند. پایان

توضیحات :

۱ - بعض ابیات این قطعه با ثبت دیوان های دیگر فرق دارند و نیز با آنچه علامه مرحوم علی اکبر دهخدا در صفحه ۱۴۷ جلد اول "امثال و حکم" خود گنجانیده است. مصراع "وز ابر مر او را بسوی خاک فروکاست" را مرحوم دهخدا بشکل "از عالم افرازش زی شیب فروکاست" درج کرده است و من آن را در جایی دیگر در هیئت "از عالم علویش به سفلیش فروکاست" دیده ام و این ورشن آخرین را از ثبت مرحوم "مینوی" و مرحوم "دهخدا" بهتر و سازگار تر با شیوه و سبک گفتار حکیم ناصر خسرو بلخی می انگارم. مصراع دوم مطلع را مرحوم "مینوی" بشکل "از بهر طمع بال و پر خویش بیاراست" و مرحوم دهخدا بصورت "پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست" ثبت میکنند و من آنرا به همان شکلی که آورده ام، از دیوانی بیاد دارم. مصراع "وانگه نظر خویش فگند از چپ و از راست" را از "امثال و حکم دهخدا" گرفتم، زیرا در ثبت مرحوم مینوی "وانگه پر خویش کشید از چپ و از راست" آمده که استوار و متقن به نظر نمیرسد.

در ابیات دیگر هم بعضی فرقه‌ها در دو ثبت فوق و آنچه من از دواوین دیگر به خاطر دارم، موجود است. متأسفانه کاتبان، دیوانهای اشعار و متون منثور قدما را به زعم خود اصلاح می‌کرده‌اند، در حدی که استتساخ یکدست و به اصطلاح دیوانی ما "متحدالمال" را درین عرصه به ندرت می‌یابیم.

۲ - امریکا به تاریخ ۶ و ۹ اگست ۱۹۴۵ دو بمب اتمی را بر شهرهای هیروشیما و ناگاساکی پرتاب نمود، و آن حینی که جنگ در دیگر جبهات ماهها پیش خاموش گردیده و جاپان امپراتوری کاملاً بزمین خورده و آماده "تسلیم شدن بی قید و شرط" هم گردیده بود. این دو بم باعث هلاکت فوری ۱۵۵ هزار نفر گردید و ۱۱۰ هزار نفر دیگر در هفته های اول بعد از پرتاب بر اثر تشعشعات رادیواکتیف هلاک گردیدند. تعداد کسانی که در طول سالها و دهه های بعدی بر اثر تشعشعات رادیواکتیف جان سپردند، نیز تا به یکصد هزار نفر میرسد.

۳ - منابع المانی در اینترنت می‌پرسند که جزیره "پینه میونده"، "گهواره فضا پیمائی است یا زادگاه اسلحه ترور و کشتار جمعی؟" و بعد جواب می‌گویند، که "هر دو درست است."

Wiege der Weltraumfahrt oder Brutstätte von Terrorwaffen und Massenvernichtungsmitteln? - Peenemünde ist beides.

۴ - "جارج بوش کلان و چوچه" ترجمه George Bush Senior / Junior به حساب دری عامیانه کابلی است.

۵ - "غولاندن" (به واو مجهول) اصطلاح عامیانه کابلی است که بیشتر در بین روستائیان رواج دارد و در معنای "فریب دادن" و "بازی دادن" بکار رود. مثل مشهور "بچه غولاندن را دیده بودم و بابه غولاندن را نی" مشعر بر همین معناست. شاید ترکیب "غولاندن" از کلمه "غول" برخاسته باشد که در اصطلاح عوام ما در معنای "بی عقل" و "ساده لوح" استعمال شود. و در این ارتباط میتوان "غولاندن" را در مفهوم "غول گیر کردن" یعنی "غول پنداشتن" بکار برد.

۶ - "در ننگ لنگوته گیر آمدن" اصطلاح مشهور کابلی و در موردی بکار رود، که کسی بخاطر حفظ آبروی خود به کاری، ولو مخالف منافعش، دست بزند.

۷ - "برگ سز" یا "کاغذ سز" ترکیباتی بودند که در اتحاد شوروی ملعون و معدوم و ممالک اقمارش بکار میرفت و منظور از آنها "دالر امریکائی" بود. مردم این سرزمین ها برای بدست آوردن چند دانه "برگ سز" حاضر به انجام دادن هر کار بودند. و چه توقعی میتوان از عمال "شورای نظار" داشت، که دستپورده رژیم روسیه شوروی بودند، غیر از آنکه "چاکران همان کنند که با داران همی کنند."

۸ - "قضافلکی" اصطلاح عامیانه کابلی و در معنای "از روی اتفاق، اتفاقاً، از قضای الهی، از قضای روزگار" به کار رود، که معادل ایرانی آن "خدا و کیلی" است.